



میلانقلاب

ژان فرانسوا لیوتار

میلا انقلاب

ژان-فرانسوا لیوتار (۱۹۷۳)

متن ۰

متن‌های نوشته‌شده در خاکسترهای هنوز گرم ژوئیه ۱۹۶۸. کارکردن با کولاژهایی که از یک گوشت و خون‌اند و به فراخور ویرایش با هم تفاوت دارند/ مجلدی با حدود بیست لوحه که متن‌ها نیز آنجا در هم آمیخته‌اند/ به نظر پروژه‌ای بیش از حد هزینه‌بر به خاطر رنگ/ کولاژها که امروز نابود شده‌اند/ ما ویرایش متفاوتی بدون رنگ پیشنهاد خواهیم داد خاکسترهایی که ققنوس انقلاب در آنها به انتظار نشسته/ هنوز بیش از حد هزینه‌بر/ تکه‌پاره‌های بازمانده و نفسی برای دمیدن می‌ماند^۱

متن ۱

واقعیت به رویا درآمد این سرشتِ خشونتِ ما ست نظریه‌ی فانتزی همه حتی ما را به وحشت انداخت/ مردم چنان به سوی صندوق رأی می‌دویدند که انگار چشم‌هایشان را می‌مالیدند/ رویایی که دیدم ابلهانه است/ خروس آواز سر داد/ اما میل فروشی نیست و شما حسابتان را با این هول و ولا صاف نکرده‌اید که رویکردش ناشیانه جاکشی می‌کند و قدرت را با تکه‌کاغذی حامل نام یک قیم تصدیق می‌کند و آن کاغذ را داخل دهان بی‌لب سیستم می‌اندازد/ می‌خواهیم که چشم روبه فانتسم باز بماند/ خلاص شدن از بیگانگی نه ترتیب‌دادن بحثی جامع با مشارکت بقیه درباره‌ی دیالکتیک است و نه آویزان شدن از طناب هرمنوتیک نه صرف نشستن و نوشتن نه حتی پرتاب سنگ‌های پیاده‌رو/ نوشتن رفتن به جبهه‌ی میل خواهد بود جبهه‌ای فناپذیر جبهه‌ای که پیشاپیش پیروز است و همیشه ققنوس خواهد بود ما فقط باید تشخیص‌اش دهیم نه این که سازمانده‌ی اش کنیم/ سکوت است در تمام گفتارها و حتی فرمایش معنای درون دلالت / این فزونی معنا بر امر صرفاً محسوس زیبایی در فیگور است/ ما برای زیبایی مبارزه کرده‌ایم این آغاز نخستین انقلاب تاریخی است/ بحران نبود که ما را به داخل آن کشاند و به نیازها هم ربطی نداشت جنبش از دل یک تمنا زاده شد و هرگز نمی‌توان با مقوله‌ها آن را خفت کرد/ ما چیزی برای از دست دادن نداریم هرگز چیزی برای از دست دادن نخواهیم داشت جز کارهایمان

متن ۲

فرم به‌تنهایی بیانگر جنبش انقلاب است فرم انقلاب است/ جامعه‌ی مدرن شرقی یا غربی معده‌ای با پوشش کاربرد تنگستن است معده‌ای بسیار گران‌قیمت که در آن گفتارها و فیگورها خود را می‌فرسایند و به خاکستر بدل می‌شوند تا دیواری را استحکام بخشند که مدعی ساییدن آن بودند/ می‌خواهید آنچه را فراسوی سیستم و نیازهای پرزرق‌وبرق مبتذل است در

^۱ احتمالاً برای گداختن خاکستر و شعله‌ور شدن آتش و زاییده شدن ققنوسی نو از خاکستر ققنوس دیگر.

جایی بیان کنید که میل را نابود می‌کند همین الهام‌بخش شماست گرچه همزمان بصیرت دیگری است/ اما نه معده از کلمات، تصویرها، ابژه‌ها و کالاهایت یک هویت می‌سازد/ حتی نفرت نقد نیز آنجا ادغام شده/ رویا به خدمت بازاریابی فیتش‌های قابل مصرف می‌آید/ همه چیز به خدمت درمی‌آید همه چیز به خدمت خلع سلاح میل درمی‌آید تا غیریت‌اش را از بین ببرد تا آن را با امر سازنده با امر ایجابی به نابودی بکشاند تا آن را در هیأت کلمات و چیزهای دلگرم‌کننده منحرف کند/ دشمنان طبقاتی حالا نه تنها ابزارهای سلطه‌ی اجتماعی بلکه همچنین قدیمی‌ترین شگردهای دفاعی علیه میل را که عمری به قدمت خود ما دارند از دیرباز به کنترل خود درآورده‌اند/ سرکوب در این ناحیه از تسخیر از همان سرچشمه موثر می‌افتد.

خشونت کولاژ با ابزارهای خود سرکوب با سرکوب مقابله می‌کند تیغ‌های قیچی سانسور بر ضد کارکرد خودشان برگردانده می‌شوند/ تصاویر مجله برای فروختن هر چیزی با وسوسه‌ی جنسی اغواگرانه/ تیغهای ما فضای فانتزی مجله را از آنها جدا می‌کند/ حالا صحنه آماده است تا انحراف چندریختی نوپا آشکار شود و خودنمایی کند جامعه‌ی مصرفی غایت منفی و روان‌رنجورانه‌ی اغوای نهادی است تقسیم مبهم بین امر ممنوع و امر عرضه‌شده در صحنه‌ی مستهجن جایزه‌ای است که به هر خریدار یخچال اعطاء می‌شود/ در بازی میل بر سر تکه‌پاره‌های بیگانگی شرط‌بندی می‌شود

کولاژ با جداکردن آنچه یک فرمان مفروض به بیان درآورده و تحمیل کرده با جابه‌جاکردن و فشردن عناصر فرضاً بی‌ربط در واقع کار رویا را اجرا می‌کند/ در این گروه از انواع عملیات که مختصات داده‌شده را واسازی می‌کند و از فواصل مرتب و قاعده‌مند تخطی می‌کند و از امور ممنوعه سرپیچی می‌کند این میل است که در مقام حرکت و نیرو آشکار می‌شود نیرویی که همان طور که در کار رویا آشکار است قدرت و دلالت را در هم می‌کوبد/ ویرایش نمودها را تکه‌تکه می‌کند/ فیگورهایی که کولاژ تولید می‌کند سرنگونی فیگوراسیون را به نمایش می‌گذارند و این سرنگونی همان فانتاسم آغازین بدن اورفه‌ای است که تکه‌تکه می‌شود و در یک بی‌نظمی نحوی دوباره سرهم‌بندی می‌شود که همان نظم معنا درون دلالت‌ها است/ فرم بدوی آشکار شده‌است.

متن ۳

چشم اندام فقط یک حس نیست بلکه اندام همه‌ی حواس و معنای تمام اندام‌ها است/ چشم ارباب فاصله‌ی عمودی است که جهان بر مبنای آن ممکن است/ این ژرفارم‌موزاز فرم است/ فیگور بدون چشم هیچ بنیانی ندارد "این‌ور" وارونه‌ای ندارد زنان رازی از مردان پنهان ندارند و سکوت در گفتار پنهان نمی‌شود/ این فاصله بین اینجا و آن‌جا دیده‌شده کهن‌ترین حضور غیب است/ میل از دل آن نیمی قاعده بیرون می‌کشد و نیمی قاعده‌زدایی/ چشم چیزی است که تخطی می‌کند پس چیزها را می‌بیند و چیزی را که نمی‌بیند می‌بیند/ میل بدین طریق وارد آینه می‌شود و آن را وارونه می‌کند تا ببیند/ جهان وجود دارد تا وارونه شود تا این که دیگر وجود نداشته باشد چشم بدون حرکت کردن نمی‌تواند چیزی ببیند حرکت وضعیت آن است/ خیره‌شدن به چیزی یعنی حرکت دادن خود با تمام سرعت در راستای لبه‌های ابعاد پنهان زوایا و تار عنکبوت‌هایی که

شئ را در پیرامونش معلق نگه می‌دارند و به آن انسجام می‌بخشند با تنیدن خطوط صاف و منحنی‌هایی که به چیزهای دیگر راه می‌برند درست همان‌طور که گنبد کلیسای جامع فلورانس به گرداگرد تپه‌هایش راه می‌برد/ جابجایی چشم به لطف حضور امر پیوسته در قطب یا نسبت مخالف است همه چیز ممکن می‌شود از ریخت افتادگی و حشیانه زن درخت سنگریزه‌ها ستارگان خورشیدی در سیاه‌نمای معکوس کوه پاها در حال پرواز دادن ماهی‌ها/ تقاضا از روانکاوان تا فراموش نکنند که خود امر خیالی غیر ممکن می‌بود اگر پیوستگی خود بانی آن قانونی نبود که همه‌ی توجه آنها را به خود جلب کرده شرط مادی شکل‌گیری تصاویر/ چشم = دیگری + امر پیوسته

حتی در حرف گفته‌شده هم چیزی برای دیدن هست/ فرم گفتار خصیصه‌ی دلالت آن نیست از چارچوبی زبان‌شناختی بر نمی‌آید و با بندبند جدا کردن و بندبه‌بند وصل کردن^۲ معنا تولید می‌کند/ معنا به تخطی از گفتار دست می‌زند معنا نیرو یا ژست در میدان دلالت‌ها است معنا ساکت است/ و امر سرکوب‌شده‌ی کلمه خاک زیرش در این سوراخ بر می‌خیزد و بالا می‌آید/ تجهیز نظم زبان‌شناختی فضاهای شکل‌پذیری را در آن باز می‌کند که نظم دیگری در آن فضاها می‌تواند خود را در سکوت تثبیت کند/ بیان چشم در گفتار است چشم در گوش

اما این کار چشم به وسیله‌ی کولاژ آشکار می‌شود/ اینکه عملیات به یاد آوردن امر دیده‌شده تکه‌پاره است از این طریق دیده می‌شود/ بنابراین همانندسازی خودتان با تصویر غیر ممکن می‌شود/ با نگاه کردن به کولاژ دیدن را می‌بینید/ قدرت دیگر نمی‌تواند با نیروی فانتاسمی شما بازی کند شما باید این را تشخیص دهید/ و این تشخیص شما را از شر ناز و نوازش مضمزکننده‌ای خلاص می‌کند که سیستم بر پلک‌هایتان می‌کشد و بدین ترتیب چشم‌هایتان را می‌بندد

متن ۴

مترقی‌هایی وجود دارند مثل کاپیتالیسم/ ماتریالیست‌اند اما همان‌طور که کاپیتالیسم ماتریالیست است/ آن‌ها با عقل کاپیتالیستی معقول برخورد بر می‌کنند/ می‌خواهند با ابزارهای کاپیتالیستی مالکیت خصوصی سرمایه را لغو کنند/ آن‌ها دسترس‌پذیری جمعی سرمایه بر حسب سلسله‌مراتبشان را به عنوان سوسیالیسم جا می‌زنند/ آن‌ها با توسل به این نکته از مارکس که نیروی کار همه‌ی رموز ارز ارزش اضافی است پرولتاریا را به کسب‌وکار خود بدل کرده‌اند/ آنها حقیقت کاپیتالیسم‌اند/ تغییر شیوه‌ی زیستن مان ایده‌ای مریض و کودکانه برای آنها است/ گداخانه‌هایشان برای آنها طنین‌لین دارد/ لین در دستان کشیش‌وارشان به توضیح المسائل می‌ماند/ تروتسکی، مانو و رزا را داخل یک طبل بریزید ضربه‌ای یکسان و صدایی یکسان کالاهای انقلابیون را نشر می‌دهد/ مایه‌ی ننگ سیاستمداران استحاله‌دادن گذشته به حقیقت حال است و برتری انجام‌شده به در حال انجام و دیکتاتوری مردگان بر زندگان = کاپیتالیزاسیون [سرمایه‌سازی]/ پس سیاستمدار ابزار خاموش کردن اضطراب و میل به چیز دیگری است/ انگار مسیر مشخص شده باشد/ تو گویی اگر یکی مارکس و باکونین

^۲ لیونار با دو واژه‌ی remember-dismember بازی می‌کند.

خوانده باشد و متخصصان بشناسندش آن وقت «چه باید کرد» را باید در متنی مزین به نام معتبر او جست/ اما این همان ذات تاریخ بود حفره‌ای که سنگ‌هایمان را درونش می‌اندازیم غیاب یک مرجع شب تاریکی که در آن کورمال کورمال دنبال خشونت غیاب معنا می‌گردیم پرسش زمینه‌سازی نشده که در تمام نهادها پرتاب شده/ منفیت جلوی آنچه آن را سرکوب یا بازنمایی می‌کند می‌ایستد/ گفتار خشکه مقدس بهشت سیاسی خواه برای امروز خواه برای فردا در لوای منفیت بی‌اثر می‌شود/ آنها این را ندیده‌اند/ اینکه آنچه دارد آغاز می‌شود بحرانی نیست که از راه یک فرآیند ضروری به رژیم یا نظامی دیگر منجر شود/ اینکه دیگری مطلوب نمی‌تواند دیگری کاپیتالیسم باشد زیرا کاپیتالیسم دیگری‌اش را ذاتاً در خود دارد و این جریان خسارت است/ اینکه دیگری که علناً بدان میل ورزیده شده که هست و خواهد بود همان دیگری امر پیشاتاریخی است که ما را به زنجیر کشیده است جیغ پاره‌پاره در نوشتن تصاویر منکوب‌گر و موسیقی تسلی‌بخش مداخله‌ی مجاز و بازی ممنوع تقسیم‌شده به دوکار و بازی دانش شقه‌شده به علم عشق شقه‌شده به سکس/ و سیاست آنها عادت دارد توی چشم باز جامعه به عرصه‌اش توی چشم یونانی شن پیاشد/ آنچه اکنون اعلان شده آغاز تاریخ است و باز شدن چشم/ آنها نمی‌توانند ببینند.

عصب‌سنج - asabsanj.com

دی ۱۳۹۶

ترجمه م. ز. ا. گ.